اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض شد به اين­که يک مطلبی را ديشب بنا بود بگوييم يک کمی از مطلب خارج شديم يعنی هنوز آن درختواره را فعلاً يک توضيحات بيشتری بايد بدهيم يک مطلبی در حاشيه آن حاشيه­اش يعنی آن مطلبی که رسيد اين بود که از زمان به اصطلاح اين درختی را که ما فرض کرديم تقريباً تنه اصلش توسط قرن چهارم و پنجم، شيخ صدوق شيخ طوسی و کلينی ريخته شد بعدها در قرن هشتم و اين­ها به بعد هفتم و هشتم، هفتم و هشتم معذرت می­خواهم توسط محقق و علامه اين ديگر شکل رسمی خودش را گرفت يا دنبال شهرت عملی بودند محقق عنوان ما عمل به الاصحاب آن مبنای سوم که اصلاً به خبر نگاه نکنيم و کلاً خبر به هيچ وجه حجت نباشد و دنبال تلقی باشيد که مثلاً فرض کنيد مخصوصاً در مکتب بغداد و با ورود مثلاً تفکر اعتزالی جا داشت اين ديگر در شيعه از قرن هشتم تقريباً نمودی ندارد ديگر تقريباً از بين رفته، و عرض کرديم به اين­که اين مطالبی را که مرحوم آقای بروجردی يا صاحب وسائل در باب حجيت خبر واحد در همين مثلاً جامع الاحاديث جلد اول، حدود صد و خرده­ای روايت را ايشان آوردند از اين روايات حجيت به معنای مصطلح که مثلاً يک طائفه­ معينی از خبر حجت باشد از اين­ها در نمی­آيد از مجموعش در نمی­آيد اما حجيت به اين معنی که مبنای سيدمرتضی صحيح نيست اين در می­آيد يعنی اجمالاً در می­آيد که خبر اجمالاً به عنوان خبر حجت بوده نه به عنوان دليل لبی که مرحوم سيد می­خواهد از راه دليل لبی به هر حال آنچه که فيمابعد انجام می­گيرد از اين درخت تن و مندی که ميراث­های به اصطلاح اماميه است طبعاً حديث در اولش زمينه کل تفکرات مکتب بوده اين طور نبوده در فقه باشد در کلام باشد در مسائل عقايد بوده اخلاق بوده و الی آخره در کل مسائلی که محل نياز بوده اين­ها را کلاً به همين احاديث و اين مکتب يواش يواش جا می­گيرد البته دوتا مکتب می­شود طبيعتاً مکتبی که مشهورتر است همانی که رو شهرت حساب می­کند يعنی بيشتر حساب تلقيات اصحاب را اين­ها را می­کند ليکن خبر را به عنوان خبر حجت می­گيرد آن مکتب ديگری که رو وثاقت يا صحيح بودن يا موثوق بودن يا حسن بودن يا موثق، روی مبانی مختلف که حجيت را رو يک معيار واحد می­بيند آن خيلی جا نيفتاد، هست چرا مثل صاحب مدارک هست و معالم هست اخيراً آقای خويي هست مرحوم مستند صاحب نراقی هست عده­ای هستند از بزرگان نمی­شود انکار کرد به هر حال عرض کرديم که بعد از علامه يعنی در مباحث ديگر نمی­دانم در اين مبحث نقد متن متعرض شدم يا نه؟ در مباحث ديگر متعرض شديم بعد از علامه اين نفس رجالی در شيعه می­ماند ولو به خبر عمل نکنند يعنی اصطلاحی را که علامه پايه گذاری کرد تا همين لحظه که من در خدمت­تان هستم در شيعه می­ماند اصطلاح و مثلاً صحيحه فلان ليکن لا نعمل بها و اين البته منشأ اشکالی هم شده بعضی­ها ديدم قائل هستند به اين­که اگر خبر صحيح باشد اعراض تأثير درش ندارد، چون اين خبر صحيح است يعنی حجت است اعراض نمی­تواند از حجيت بيندازد اين­ها ملتفت نشدند صحيح يک مصطلح رجالی است حديثی است اعراض که آمد می­گويد اين ديگر صحيح نيست يعنی حجت نيست ملتفت نشدند صحيح،

س: صحيح شيعه

ج: اصطلاح­شان، می­شود حالا

س: اهل سنت اين طور هست

ج: نه،

س: از شيعه

ج: نه در شيعه ديگر، الآن مثلاً می­گويند اگر اعراض کردند از صحيح معروف اين است، بعضی­ها گفتند نه جابريت را قبول می­کنيم، کاسريت را قبول نمی­کنيم چرا؟ چون اين خبر صحيح است حالا که صحيح است حجت است پس مجرد اين­که مشهور اعراض بکند آن را از حجيت ساقط نمی­کند

س: آقای خويي هيچ طرف را قبول نمی­کند

ج: می­دانم نه اين، بعضی­ها تفصيل قائل هستند بين اين دو طرف بعضی­ها هم عکس اين، جابريت را قبول نمی­کنند کاسريت را قبول می­کنند، بعضی­ها هم هردو را قبول می­کنند آقای خويي هم به قول شما هيچ طرفش را قبول نمی­کند، اين کسانی که به اصطلاح کاسريت را قبول نکردند ديدم يعنی استدلال­شان اين است که اين خبر صحيح است مجرد اعراض نمی­تواند آن را از حجيت بيندازد اين اصلاً ملتفت­ نشدند، صحيح يک مصطلح است يعنی رواتش همه امامی و عدل هستند کل خبر يرويه عدل امامی عن مثله الی آخر الاسناد اين اسمش صحيح است ليکن اين حجت نيست چون اعراض شده حجت نيست،

س: کلما ازداد صحة ازداد وهناً،

ج: اين مرحوم نائينی مرحوم نائينی يک عبارتی دارد کلما ازداد صحة ازداد وهناً، اين را هم از عبارات، بلی آقا؟

س: ازداد بعداً يا ازداد

ج: وهناً، آنی که از نائينی ما شنيديم يعنی آقای بجنوردی ديگران نقل می­کردند ازداد وهناً بعضی­ها ضعفاً هم گفتند ازداد ضعفاً اما آنی که من شنيدم ازداد وهناً از مرحوم نائينی نقل شده علی ای حال اشتباه اين­ها کجاست؟ وقتی گفتيم خبر صحيح است يعنی يک خبر حجت است، صحيح يعنی به مصطلح صحيح است،

س:

35: 5

ندارد

ج: اما حجت ندارد، اين­ها اشتباه کردند ديگر حالا مال، می­خواهم بگويم اين اصطلاح اين قدر جا افتاده که منشأ اين اشتباهات هم شده، همين الآن هم هنوز می­گويند موثقه فلان، صحيحة فلان، حسنة فلان، هنوز هم هست ديگر الآن تا الی الآن الی يومنا هذا اين اصطلاحات را به کار می­برند،

س: حتی مصححه فلان،

ج: مصححة فلان اين را هم دارد، يا المصححه، بل الحسنه بل الصحيحه اين طوری هم دارند برای خودشان اصطلاحاتی درست کردند علی ای حال اين هست يعنی اين را نمی­شود انکار کرد که تا اين زمان ما هنوز متأثر به اصطلاحات رجالی علامه هستند ولو ملتزم به آن مبنی نباشند چون علامه صحيح می­دانست عمل می­کرد ولو اين­ها صحيح را به خاطر اعراض عمل نکنند اما اين اصطلاح هنوز در حوزه­های ما هست اين اصطلاح قبل از علامه نبود، صحيحه، و موثقه و حسنه و اين­ها اين اصطلاح کلاً نبود و عرض کردم با اين­که به اين اصطلاح ملتزم هم نيستند صحيحه می­گويند اما حجت نمی­دانند اين معنايش اين است که اين اصطلاحی را که علامه درست کرد در شيعه در اين درخت بزرگ به اصطلاح، در اين درخت تن­آوری به اصطلاح روايات اهل بيت و مواريث اهل بيت اين اصطلاح هنوز به جای خودش محفوظ است ليکن عملاً چند دفعه عرض کردم بيشتر رفتند رو آن مبنای محقق حلی کل خبر عمل به الاصحاب و فرقش هم با مبنای سيدمرتضی در اين­جاست سيدمرتضی اصلاً به خبر کاری ندارد ايشان به خبر کار دارد آن وقت اين يک نکته­ای است که من عرض کردم احتمالاً اولين بار در شيعه در همان قرن پنجم توسط شيخ مطرح است چون شيخ هی می­گويد دليلنا اجماع الفرقه و اخبارهم جمع می­کند بين اين دوتا، احتمالاً مرادش اين باشد اجماع الفرقه به مبنای بغدادی­ها، اخبارهم به مبنای قمی­ها، چون گاه گاهی هم می­گويد اجماع الفرقه چون می­داند در مسأله خبر نيست گاهی هم می­گويد دليلنا اخبار الفرقه اجماع را نقل نمی­کند احتمال دارد که مرحوم شيخ مبدع اين باشد اين درختی را که شروع شد يعنی پيوندی بهش زده شد، اين از زمان شيخ در حقيقت اين اصطلاح آمد اين اصطلاح که جمع بين هردو بکنيم پس يک خبر را حجت بدانيم مثل سيدمرتضی نباشد که مثلاً خبر ارزش ندارد، دو ايشان مرحوم شيخ در عده خب واضح است می­گويد وثاقت و اين­ها ليکن عملاً بگوييم نه مراد ايشان همان عمل است، همان شهرت است همان تلقی به قبول است پس خبر باشد و تلقی به قبول هم روش باشد دوتايي با هم به هر حال اين مبنی فيمابعد در ميان شيعه خيلی جا می­افتد به هر حال حالا مبدعش شيخ است يا نه؟ آن وقت احتمال دارد اين هم نکته­ای است که يک مقداری از متن خارج شديم بحث متن خودمان احتمال دارد که اين مبنی برای اولين بار در همين روايت مقبوله عمرو ابن حنظله مطرح شده اين هم به خاطر اين تأکيد من امشب چون ما حالا بيش از سی سال است هی می­گوييم مقبوله عمرو ابن حنظله ناظر به شهرت است آن­هم شهرتی روايي همين طوری که معروف است و جزو مرجحات قرار داده شد شهرت روايي در روايت عمرو ابن حنظله عرض کرديم شهرت روايي در ميان اهل سنت، بعد از روايت عمرو ابن حنظله به صد سال بعد معيار حجيت است نه ترجيح نه مرجح بين شيعه معروف شده که اگر دو خبر باشد يکی شاذ يکی نادر، يکی مشهور مشهور مرجح است ليکن اهل سنت خبری که نادر است چه در مقابلش خبر مشهور باشد يا نه؟ اصلاً خبر شاذ را ولو تمام رواتش ثقات باشند حجت نمی­دانند،

س: پس به چه معنی اين­جا

ج: شاذ و نادر و مفرد و اين هم چون بحثی دارند که اين آيا مراد اين­که راويش يکی است، مثلاً اين از آن آقا يک نفر، آن از آن آقا يک نفر کس ديگری نقل نکرده اين را اصطلاحاً شاذ يا نادر می­گويند

س: غريب هم می­گويند

ج: غريب بلی آن هم هست در همين کتاب ترمزی زياد دارد حسن غريب مثلاً

س: خود مرحوم شهيد هم

ج: بلی اين­ها بعد است نه اهل سنت را می­گوييم قرن سوم اهل سنت در قرن سوم اين را دارند اصطلاح غريب دارند در ترمزی آمدی مواردی دارد ايشان حسن غريب، اصلاً ترمزی يک جور خاصی است حسن صحيح، صحيح حسن، گاهی اين جور می­گويد، گاهی می­گويد صحيح، گاهی می­گويد غريب بهذا الوجه، با اين متن و با اين ترتيب غريب است بعد از راه­های ديگر نقل شده علی ای کتاب ترمزی به لحاظ فوائد رجالی و حديثی و روات حديث از اين نکته شايد بر بقيه صحاح ست ترجيح دارد انصافاً هم ارزيابی می­کند هم صحبت می­کند، هم گاهی هم می­گويد سئلت محمد ابن اسماعيل عن هذا الخبر مرادش از محمد ابن اسماعيل بخاری است صاحب بخاری که از او سؤال کردم راجع به اين خبر مثلاً نظرش چه است؟ اين در ترمزی هم هست ترمزی يک نکات فنی خاص خودش را دارد البته ديگران هم دارند که، اما اين نکته فنی اين جوری تقريباً علی ببالی اگر اشتباه نکنم منحصر در ترمزی است، به هر حال آن وقت تصور ما اين بود که روايت عمرو ابن حنظله در باب شهرت روايي است و شهرت روايي بعد از اين، البته بعد از علامه بيشتر جزو مرجحات قرار گرفت، ليکن ظاهر خود حديث اين نيست، فان المجمع عليه لاريب فيه يعنی واقعاً ريب درش نيست و آن باطل است آن يکی، اين ظاهرش اين است ليکن آقايان اين را به عنوان مرجح گرفتند يعنی هردو حجت اند اين يرجح لذا عده­ای مثل صاحب کفايه و مرحوم آقاضياء دارند که شايد اين خبر ناظر به تميز الحجه عن لاحجه باشد نه تعيين احدی الحجتين بر ديگری، نه ترجيحی يعنی اصلاً اصل حجيت نه اين را ما مفصل توضيح داديم، در همين کلمه فان المجمع عليه لاريب فيه يکی از نکات بحثش اين است که اين لاريب فيه اضافی است يا لاريب فيه حقيقی است اگر حقيقی گرفتيم ناظر به حجيت است اگر اضافی گرفتيم ناظر به ترجيح است لذا اين نسبت به آن لاريب فيه است و يکی از راه­های هم که تعدی بکنند از مرجحات منصوصه به غير منصوصه يکش همين است بگوييم از اين روايت در می­آيد که اگر دو خبر باشد که يکی نسبت به ديگری لاريب فيه است آن مقدم است اين نکته اين است نکته اين است که احدهما چون مرحوم شيخ تعدی از مرجحات منصوصه ليکن يادم نيست نکته فنی­اش، مرحوم نائينی اشکال می­کند و تعدی را قبول نمی­کند بعض ديگر قبول می­کنند به اين تقريبی که الآن عرض کردم که لاريب فيه اضافی گرفتند می­گويند هرجا که دو خبر باشد يکش نسبت به ديگری لاريب فيه است آن مقدم است مرجح است، ما عرض کرديم شواهد در روايت قطعی و واضح است به نظر ما اصلاً قطعی هم هست که ناظر به اصل حجيت است ناظر به ترجيح نيست اصلاً نکته برای ترجيح در روايات نيست و اين يک اشتباهی پيش آمده حالا خيلی خوب،

س: شهرت را شما شهرت روايي گرفتيد

ج: شهرت را می­گويم بنابر قبول روايت اولاً شهرت را ما معيار حجيت گرفتيم يکی از شواهد حجيـت خود شهرت است، البته اگر به يک حدی برسد خيلی واضح باشد آن ديگر، وضوح، يعنی شهرت خودش شهر به معنای واضح بودن، روشن بودن ماه را هم شهر می­گويند به اين جهت،

س: خويي اين جوری می­گيرد ديگر

ج: بلی

س: يعنی دارد قطعی، فقط دارد ترجيح را نمی­گويد اين تمييز را می­گويد و بعد هم می­گويد شهر به معنای وضح است،

ج: بلی حالا آن آقای خويي چون روايت را در سابق در مصباح روايت را قبول کردند به خاطر مقبوله بودن،

س: در مصباح اين را می­گويد

ج: بلی در مصباح بعد برگشتند از اين، ايشان برگشتند از اين مبنی چون آن روايت عمرو ابن حنظله را قبول ندارند نه، در اين کتاب تنقيح مرحوم آقای غروی اگر نگاه کنيد چاپ جديدش چون در آن مسائل پنجا و چهار است پنجا و هفت است، پنج و شش عروه در اجتهاد و تقليد که مثلاً مجتهد می­تواند نصب قيم و اين­ها بکند آن­جا آقای خويي استدلال می­کند به روايت عمرو ابن حنظله که مقبوله است بعد در اين چاپ جديدش آقای غروی حاشيه مفصلی دارد که مفصل نسبتاً يعنی هفت صفحه، هفت هشت سطر که آقای خويي از اين مبنی برگشتند و روايت عمرو ابن حنظله را قبول ندارند، درست هم هست قبول نمی­کردند اواخر ديگر از اين مبنی برگشتند به خاطر اين­که عمرو ابن حنظله توثيق ندارد با اين وجوهی هم که گفته شده به درد نمی­خورد مقبوله بودن هم کافی نيست،

س: نيست رو مبنای خودش

ج: بايد حجيت رو مبنای خودش، اين هم خلاصه نظر ايشان، البته در مصباح الاصول قبول کردند، و در تنقيح چاپ اول،

س: ايضاً لايکذب علينا را هم قبول نمی­کند

ج: نه ديگر آن می­گويد نه، آن بعد چون يزيد ابن خليفه دارد، خود آن توثيق ندارد

س: عمرو ابن حنظله است ظاهراً ديگر

ج: بلی به خاطر، نه درش عمرو ابن حنظله نيست، ان عمرو ابن حنظله اتانا عنک بوقت، قال اذاً لايکذب، اين را اولين بار در شيعه مرحوم شهيدثانی می­نويسد و پسرش نقل می­کند که پدرم در جايي اين را نوشته و می­گويد و سبهرنا وثاقتهم من خبر آخر، بعد صاحب معالم می­گويد اگر مرادش خبر آخر همين روايت يزيد ابن خليفه است بعد می­گويد من تعجب می­کنم از پدر، اين روايت سندش ضعيف است چون يزيد ابن خليفه توثيق ندارد، آقای خويي هم همين اشکال را دارند که خود يزيد ابن خليفه اين اول قائلش مرحوم شهيدثانی است اول منکرش هم پسر ايشان، و همين اشکال که يزيد ابن خليفه به اصطلاح توثيق نشده و نمی­شود روايتش را قبول کرد، حالا به هر حال چون آن بحث­های طولانی، چون اين دوره اخير که آخر دوره دوم متعرض همين روايت طولانی، روايت عمرو ابن حنظله شديم به ذهنم آمد که چون می­گويم تا حالا هميشه به ذهن ما اين بود که روايت عمرو ابن حنظله ناظر به شهرت روايي است به ذهنم آمد که ممکن است شهرت روايي صرف نباشد که اهل سنت قائل اند، چون اهل سنت به خبر با شواهدی با يک شرائطی عمل می­کنند، مقويات، و متابعات و مقارنات، يک چيزهای اصطلاحات خاص، قبول می­کنند انصافاً قبول می­کنند ليکن تمام شواهد آن­ها نقلی است، اساسش مثلاً يک خبر ضعيف ديگر هم هست، يک خبری هست که حسن است ي: خبر ديگر است که اين طور است، هی با همديگر جمع می­کنند شواهد نقلی تا يک وثوقی پيدا، در شيعه شواهد عملی است نه نقلی، يعنی قول اصحاب، تلقی اصحاب، فتوای اصحاب اوصلاً شاهد در اصطلاح ما غير از شاهد در اصطلاح اهل سنت است اين­جا هم متأسفانه يک خلطی شده حالا به هر حال، اخيراً من فکر کردم شايد از روايت عمرو ابن حنظله در بيايد هم شهرت روايي و هم عمل قبول،

س: شهرت عملی

ج: هردوتا باهم

س: آقای سبحانی اين را استفاده کرده ايشان می­گويد شهرت عملی منظور است،

ج: ننوشته چرا؟

س: من ديدم من در کتاب،

س: دليلش را نگفته،

س: دليلش هم چرا من اجمالاً خودم اين بحث­ها را داشتيم چون شهرت روايي صرف که ولو عمل بهش نکنند اين را که نمی­تواند امام بگويد اين به عنوان لاريب فيه است

ج: چرا خب

س: چون اگر هيچ عمل نکند و خودشان هم بگويند ناقل زياد داشت اما کسی عمل نکند بهش

ج: اصلاً روايت

س: حتماً بايد روايت باشد بهش عمل کنند استناد

ج: ببينيد اصلاً روايت محيطش محيط زمان امام صادق است، اين از اين روايت معلوم می­شود که عمرو ابن حنظله چون اين را ننوشتند من عرض می­کنم عمرو ابن حنظله مرد ملای است از همين روايت معلوم می­شود، اين مشکل را خدمت امام عرض می­کنم می­گويد آقا به قضات مراجعه نکن، پس چه کار کنيم؟ به فقيه، دوتا فقيه هم مختلف شدند، اختلاف کردند چه کار بکنيم؟ امام می­خواهد يکی از اين دوتا فقيه را که دارای مزاياست مقدم بکند، آنی که مقدم، آن وقت می­گويد بابا شما مثلاً می­گوييد افقه و اورع و نمی­دانم اصدقهما فی الحديث، هردوشان بزرگوار اند هردو، امام در اين­جا به مستند فقيه تمسک می­کند می­گويد ببينيد مثلاً آن مثلاً فقيهی که اين طوری، بعد می­گويد اين­ها هردو بزرگوار اند و هردو هم به روايت­شان و منشأ اختلاف، اول سؤال از اختلاف قضات است بعد سؤال از اختلاف روات است و منشأ اختلاف روايات شماست، امام هم از اين مطلب معلوم می­شود قبول می­کند که روايات مختلف در کوفه وجود داشته از امام باقر ما اين را نداريم امام می­فرمايد که اگر دوتا حديث است، دو نفر هستند هرکدام يک حديثی را مثلاً ده نفر از اصحاب آمدند از مدينه کوفه نقل می­کند، يک حديث را يک نفر، خب به آن ده نفر عمل کنيد، به آن فقيهی را که به اين ده نفر عمل کرده، فان المجمع عليه، خذ بما اشتهر بين اصحابک و دع الشاذ النادر ظاهرش امام اين طوری دارد به او تعليم می­دهد که افرادی که می­آيند از من نقل می­کنند مختلف اند، بعض وقت­ها يک مطلب را ده­تا نقل می­کند در مقابل يک نفر مخالف است، و لذا در خبر شاذ لازم نيست سندش ضعيف باشد صحيح هم باشد همين حکم شاذ را دارد، اصلاً بعضی­ها قيد زدند شاذ آنی است که سندش صحيح باشد فقط انفراد دارد، اگر ضعيف باشد نوبت به شذوذ نمی­رسد اصلاً خودش فی نفسه ساقط است دقت کرديد اصلاً شرطش اين است که آن خبر به اصطلاح کاملاً مورد قبول باشد به لحاظ راوی مشکل نداشته باشد آن وقت در اين­جا امام مثلاً و لذا آن گاهی اوقات می­گويد آقا گاهی می­شود هردو حديث مشهور اند اين يعنی چه؟ يعنی می­خواهد بگويد آقا من در کوفه هستم دارم می­بينم گاهی پنج نفر از شما يک مطلب را نقل می­کنند، پنج­تای ديگر چيز ديگر، امام رد نمی­کند نمی­گويد نه قبول می­کند می­گويد نگاه کنيد موافق کتاب و فلان و يعنی تقريباً ارجاع به حوادث خارجی مثل تقيه و اين جور چيزها، يعنی ببينيد حديث در يک زمينه­ای است که هرچه ايشان فرض می­کند اين فرض واقع است، لذا مراد از شهرت به حسب ظاهر حديث اين شهرت روايي است يعنی به حسب اين­که اصحاب هم فهميدند اصحاب ما شهرت روايي را البته اصحاب ما اين را نفهميدند نسبت داده شده چون به روايت عمرو ابن حنظله گفتند مقبوله است، ما اين را مفصل عرض کرديم که اصحاب حتی قدمای ما مثل کلينی که در اول کافی ديباجه يک شرحی راجع به احاديث، يک مطالبی راجع به احاديث متعارضين دارد، اصلاً احاديث متعارضين دارد اشاره به شهرت ندارد اصلاً و ما اشتهر ندارد اصلاً نکته­ای ندارد البته اين هست و اين­ها خيال می­کنند که مثلاً بعد از علامه اين جزء مرجحات شده در صورتی که اين جزء مرجحات نيست و اين سؤال و جوابی که ايشان می­کند اين است می­گويد آقا هردو مشهور اند امام می­گويد نگاه کنيد با کتاب، سنت، با شواهد خارجی، که اين مثلاً کلام ما باشد، حالا دو نفر، پنج نفر نقل کردند شايد يک جريانی خاصی بوده من مطلبی را گفتم اين­ها آمدند نقل کردند، بعد هم مسأله تقيه را که با شواهد خارجی مخالف نباشد وضع حکومت، حتی از امام سؤال می­کند که معيار در تقيه روايات عامه است يا آنچه که در جامعه اهل سنت پياده می­شود؟ امام می­فرمايد آنی که پياده می­شود به روايات حساب نکنيد بعد آخرش هم می­گويد آقا در همه جهات مثل هم هستند، هردو موافق کتاب، هردو موافق سنت، هردو به حساب يک عده­اش مخالف با يک عده از سنت، يک عده موافق با يک عده، بعد امام می­گويد اذاً فارجه حتی تلقی امامک، يعنی چه؟ يعنی ديگر اين­جا را امام قبول نکرده، چنين چيزی نيست از من، اين­ها خيال کردند

س: فرض است، يک فرض است فقط

ج: چنين چيزی نشده اگر چنين چيزی واقع شد سؤال شخصی بايد از من بکنيد، آقايون خيال کردند اين روايت دلالت بر توقف می­کند و احتياط می­کند، اصلاً اين ربطی به احتياط و توقف ندارد

س: چرا؟

ج: نه هيچ ربط ندارد،

س: خب حالا

ج: اين موردی،

س: توقف است

ج: نه، می­گويد امام دارد جواب می­دهد، می­گويد آنهايي که گفتی درست است قبول دارم، اين اصلاً نيست اين چنين مطلب،

س: خب نيست اما اگر پيش فرض است ديگر

ج: خب باز مراجعه به امام کرد سؤال کرد، آن­که ربطی ندارد اين­که نه اين­که توقف نه اين­که توقف مطلقاً که ما در احاديث اگر دو طائفه داشتيم توقف بکنيم مطلقاً اين نيست،

س: در حال غيبت­شان ديگر

ج: نه اين نيست نه، اصلاً ناظر، امام می­خواهد در حقيقت می­خواهد بگويد نيست چنين چيزی اين ديگر داری تو خيال می­کنی،

س: آخر سؤال اين­که می­گويد به هر حال اين وضعيت رسيدی

س: يعنی مصداقاً داريم مواردی که توقف کرده باشند

س: فرض است چون امام فرض را رد نمی­کند

ج: نه فرض به درد اثبات نمی­خورد شما اگر مقدمات را فرض گرفتيد نتيجه نمی­گيريد توقف ثابت است، شما می­خواهد اثبات بکنيد توقف را، اصلاً امام می­خواهد بگويد اين فرض تو درست نيست ما آن­ها را قبول دارم آن صور قبلی را اين نيست اين همچو چيزی و من نمی­توانم يک جواب کلی در اين­جا بدهم، آن­ها را جواب کلی می­دهد امام اين­جا را من نمی­توانم جواب کلی بدهم، حالا بحث سر اين است که آيا از روايت همين جور که در ذهن ماها بود شهرت روايي در می­آيد يا شهرت عملی و روايي با هم، اين روايت را بخوانيد ينظر الی ماکان من روايتهم عنا، خبر عمرو ابن حنظله را بياوريد،

س: عذر می­خواهم شهرت را تا ايشان بياورد، اين شهرت در

ج: جلد يک جامع الاحاديث باب شش­اش يا هشتش،

س: مشهور بالاخره مشهوری است که بهش استناد شده درست است، يعنی شهرت روايي چيزش استناد شده اگر بگوييم که استناد شده می­شود عملی ديگر، شهرت می­شود عملی،

ج: نه اين روايت ناظر به اصل حکايت است، چون من يک توضيحی را سابقاً عرض کردم استناد مال قرن اول و دوم است، حديث را از زاويه فقاهت نگاه کردند اين شهرتی هم که اهل سنت آمد، نه حديث را از زاويه حکايت نگاه کردند، شما اگر بخواهيد به فتوی و اين­ها از زاويه فقاهت که کدام فقيه عمل کرده، حديث را می­گويند ناظر به زاويه حکايت است نه زاويه فقاهت، ناظر به زاويه فقاهت نيست، ناظر به حکايت است، اگر حکايت باشد، شهرت روايي،

س: ولی در روايـت عمرو ابن حنظله بحث ناظر به فقاهت است چون دارد فقيه­ها را می­خواهد بگويد

ج: خب بعد می­آيد مستندشان را می­گويد

س: اين مستندشان مشهور است؟

ج: بلی، البته تعبير فقيه در اولش نيست، در وسطش يک ان کان الفقيهان عرفا حکمه من الکتاب اين­جا هست يکی از عجايب اين است حالا امروز هم اگر می­خواهيد آن بحث را می­خواستم بعدها بگويم،

س: اين روايت را اگر بخواند خيلی خوب است

ج: اين روايت در کتاب صدوق که آمده در من لايحضره الفقيه، فقيهان عرفا اصلاً اين قسمتش را ندارد انداخته،

س: عجب، فقيهان عرفا ندارد

ج: اصلاً ندارد، صدوق ندارد، در کافی آمده و در کتاب مستطاب مرحوم شيخ طوسی به سند ديگر اصلاً، مجموعاً فعلاً اين حديث سه­تا راه دارد، يکش صدوق است جداست اين، يکی راه مرحوم شيخ طوسی است که از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب است و يکی هم راه کلينی است،

س: همه راه­ها هم ضعيف اند؟

ج: همه راه­ها بالاخره منتهی می­شوند به عمرو ابن حنظله، مشکل اخيرش اين است

س: خود عمرو ابن حنظله

ج: بلی به خود عمرو ابن حنظله، آن وقت ان کان الفقيهان عرفا حکمه اين را کلاً صدوق ندارد حالا اگر يک فرصتی شد، چون مرحوم آقای حاجی نوری در مستدرک يک فصلی دارد در خاتمه مستدرک در شرح حال من لايحضره الفقيه، يکی از مطالب اين است که گفته شده صدوق بعضی از روايات را کوتاه کرده، حذف کرده، به اين مناسبت اين بحث به متن هم می­خورد بحث ما متن،

س: بلی مال بحث متن است

ج: بلی متن است ليکن الآن نمی­خواهيم متعرض بشويم چون الآن نکته­اش اين نيست ما اين نکته خارجی را رفتيم همان نکته خارجی را ينظر ما کان من روايتهم عنا،

س: اين را قدحی در صدوق حساب کرده و موارد شاهد آورده می­گويد که دست برده در حديث و اين را کتابچه کرده

ج: بلی اين را کتابچه­ای، الآن در کويت چاپ شده آوردند برای من، يک کتابچه­ای است که صدوق آن وقت مرحوم حاجی نوری هم مواردی را ذکر کرده، بلی؟

س: در عناوين بحث هم هست

ج: آن وقت حاجی نوری تصادفاً حاجی نوری اين حديث را، حديث عمرو ابن حنظله را نياورده احاديث ديگر را آورده، اما اخيراً يک جزوه­ای است يک نفر سنی که مرحوم صدوق دستکاری کرده در، آن بيش از حاجی نوری آورده، اصلاً اين را هم يک موضوع قرار داده که ايشان دقت کرديد که ايشان دستکاری کرده در حديث دستکاری کرده، کم کرده، حذف کرده از حديث حذف کرده، البته زياد هم هست اما در صدوق نيست، در جواهر در وسائل هست، يعنی صدوق گاهی اوقات يک روايت می­آيد تتمه­اش کلام خودش است، وسائل همه را حديث حساب کرده اين هم هست زيادی هم هست ليکن زيادی مال صدوق نيست مال برداشت صاحب وسائل و جواهر و اين­هاست و بعدی­ها هم نوشتند بعضی­هايش را آقای جامع الاحاديث اشاره می­کند که وسائل اين­جا عبارتی نقل کرده اين مال کلام صدوق است، اين تتمه روايت نيست اين بقيه روايت، اين را هم دارد هم کم دارد هم زياد دارد، در اين يکش کم دارد، حالا آن­که زياد دارد به صدوق نسبت داده شده والا کار خود صدوق نيست بفرماييد، ينظر ماکان فی ذلک من روايتهم عنا

س: معمولاً نقل صدوق روان­تر و راحت­تر از نقل کافی يا

ج: بلی چيزتر است آدم، نه چون فتوی هم درش دارد، آدم باش مأنوس­تر است حديث صرف نيست مجرد حديث نيست، چون فتوا هم باش ممزوج شده آدم همچون مأنوس تر است باش، همچو يک متنی مأنوس است، بفرماييد آقا؟

س: از فقيه بخوانم؟

ج: فرق نمی­کند اين­جا هردو مثل هم اند هرسه مصدر مثل هم، ينظر فی ذلک،

س: اجماع،

س: بلی قال ينظر الی ماکان من روايتهما عنا فی ذلک

ج: من روايتهما ببينيد بحث روايت است که اين بيشتر جنبه حکايت می­شود عنّا فی ذلک

س: الذی حکم،

ج: اين الذی، من که گفتم

س: چون فقهای متقدم اصلاً فتواشان روايت بود

ج: می­دانم اين ببينيد اين کار را خراب کرد الذی حکما به، نمی­دانم حالا آن آقا گفت يا شما هم فرموديد اين جمع کرد بين هردو هم روايت هم قبول، الذی حکما اين حکما يعنی آن روايت، ينظر الی ذلک من، من ذلک الی روايتهما عنّا فی ذلک الذی حکما به، اين کار را خراب، من در اين دوره اخير به اين نتيجه رسيدم که اين جمع بين هردو کرده، هم شهرت روايي، هم شهرت عملی، چون دارد الذی حکما، ما اشتهر بين اصحابک، بعد ديگر می­رود در شهرت ديگر اين را، اين يک کلمه ما را امثال نگهداشت، که اين نکند مراد هردو باشد هم روايت مشهور باشد هم تلقی اصحاب از او باشد، نه اين­که ناظر به شهرت روايي صرف باشد يا ناظر به شهرت، يعنی کاری که از زمان محقق شد کاری که شيخ شروع کرد، البته شيخ ننوشته من از اين روايت گرفتم اين را ما برای تأييد، بخوانيد تا ينظر فيما کان

س: در تهذيب به ندارد، در فقه به دارد،

ج: بلی حالا اينش نسخه­ای، آن وقت اين­ها شرح خودش و مصدرش

س: اين حکما مورد بحث است

ج: بلی اين حکما الذی حکما بخوانيد ما اشتهر بين اصحاب اين­جا آورده ينظر فی ذلک

س: ينظر الی ماکان من روايتهم عنا فی ذلک الذی حکما به، حالا در کافی اين است که المجمع عليه من اصحابک

ج: المُجمع عليه به صيغه مجهول

س: بلی در فقيه و تهذيب دارد المُجمِع عليه اصحابک

س: به صيغه اسم مفعول بخوانيد

ج: يا صيغه اسم مفعول

س: مجمِع

ج: ببين اين­جا،

س: نه مُجمِع دارد

ج: اصحابک دارد آخر، المُجمَع عليه اصحابک، المُجمَع عليه آن­جا مُجمَع عليه المجمَع عليه اصحابک آن­جا اجماع بلی بخوان بعدش را،

س: من اصحابک،

30: 30

از کافی می­خوانم جلد يک صفحه 68 يک چيزی بد صليقگی در اين­جا آقای جامع الاحاديث کرده با اين­که اين زمان خود آقای بروجردی چاپ شده اين در بحث اخبار علاجيه اين حديث را آورده فقط از کتاب فقيه استخراج کرده، در باب شش، در باب هفت، که باب عدم حجيت قياس است از کافی و تهذيب آورده من نفهميدم چرا اين کار را کرده؟ شايد هفتاد صفحه بين­شان فاصله است خيلی عجيب است در جامع الاحاديث اين زمان خود آقای بروجردی اين قسمت، چطور اين کج صليقگی آمده من،

س: ايشان می­گويد آخر همين حديث، يأتی هذا الخبر من کافی و تهذيب فی ذيل رواية عمرو ابن حنظله من الباب التالی،

ج: می­دانم گفته، خودم می­دانم گفته خب،

س: اين­جا هم اشاره کردند که

ج: اشاره هم بالاتر ديگر، بابا از اشاره هم بالاتر

س: نه اين­جا حذف کرده، اين­جا اشاره نکرده

ج: می­گفت اين صاحب­خانه ما آدم خوبی است به اشاره گفت برو بيرون، گفتند چه جوری؟ گفت اساس من را گذاشته در کوچه، حالا شما فرموديد اشاره اصلاً اشاره نه،

س: تنبه داشتند که اين­جا

30: 31

ج: می­گويم چرا اين کار را کرد نه نه آن­جا ربطی به قياس ندارد،

س: تنبه داشته ديگر بدتر

ج: بدتر شد، بلی نوشته که از اشاره گذشته بابا، آن وقت فرقی بين اين دوتا حدود هفتاد صفحه است، آن يأتی­اش صد و سی و سه است به نظرم اگر نگاه بکنيد، حدود شصت و هفتاد صفحه فاصله است بين اين دوتا، و به قياس هم مربوط نيست باب تالی مال قياس است، اصلاً مربوط به قياس نيست، حديث درش قياس ندارد اصلاً،

س: باب عدم حجية القياس

ج: بلی گفتم خود من گفتم ديگر نمی­خواهد شما، عنوان باب هفتم عدم حجية القياس است وقتی آن­جا آورده خيلی عجيب است هنوز هم نفهميدم، منشأ اين کج صليقگی چه بوده؟ ک اين منشأ بوده؟ يک وقتی آقای ابطحی می­فرمودند که ما به اصطلاح بيست و يک نفر بودند ديگر اصحاب جامع الاحاديث که آقای ابطحی هم بود، می­گفت که می­رفتيم مثلاً ويشنوه که تابستان آقای بروجردی آن­جا بودند می­رفتند خدمت ايشان عرض می­کرديم، آن وقت احاديثی که اختلاف بود، يکی می­گفت در فلان باب باشد، ايشان به من می­گفت که آقای بروجردی گفته نظر آقای ابطحی را بگيريد که ايشان، حالا اين اختلاف شده ورداشتند در باب عدم حجيت قياس آوردند هرچه من فکر کردم نفهميدم چه نکته­ای دارد؟ اين مناسبش همين­جاست يعنی به متون مختلفش لذا ما وقتی می­خواستيم در بحث هی متون را مقايسه کنيم، بايد هفتاد، هشتاد صفحه اين ور می­رفتيم، هی بگوييم اين صفحه فلان اين صفحه پشت سرهم نياورده، در آن باب اخبار علاجيه فقط از فقيه نقل کرده از تهذيب و کافی در آن باب ديگر نقل کرده، دقت می­فرمايد، اين را هم من سر در نياوردم، حالا من نمی­فهمم مگر يک نکته خاصی در ذهن آن آقايون بوده که اين­ کار را کردند، من ظاهراً درش قياس نفهميدم نفهميدم چه ربطی به قياس داشته، بفرماييد، المجمع عليه، بلی آقا؟

س:

27: 33

گفته بود که سر گوساله را که ديدم شصتم تيغ کشيد که گازه

ج: حالا غرض اين است که آقا اين صحبتی که ايشان دارد، اين المجمع عليه بين اصحابک، بعد بخوانيد، همين­جا مجمع عليه بين اصحابک را دارد بعد بخوانيد،

س: فيأخذ به من حکمنا،

ج: ببينيد من حکمنا دارد فقط مجرد روايت نيست جنبه فقاهت هم هست، يعنی اختيار، اين

2: 34

فيأخذ به من حکمنا

س: و يترک الشاذ الذی

ج: ليس بمشهور

س: ليس بمشهور

ج: فان المجمع عليه

س: عند اصحابک،

ج: عند شاذ و غير مشهور عند اصحابک

س: فان المجمع عليه لاريب فيه

س: لاريب فيه

ج: دقت کرديد چه شد؟ يعنی من ذهنم آمد که اين روايت مبارکه به خلاف آن چون گفتم ديشب يک نکته­ای را،

س: ببخشيد جسارتاً فقيه اين متن اين­جاش اين است که فان المجمع عليه حکمنا لاريب فيه،

ج: اين هم همين، حکمنا که آورده مشکل آورده، اجماع را با حکم جمع کرده شهرت را با حکم جمع کرده، حکما و اين حکمنا اين يک مقداری فکر نمی­کنم مرحوم شيخ نظرش به اين روايت بوده، اما احتمالاً اصحاب از همان اوائل از اين روايت اين را فهميدند شهرت روايي با عملی، با فتوی،

س: اين اشتباه می­شود اصلاً ترکيب نحوی­اش مشکل دار می­شود

ج: بلی غرض البته،

س: تحليل و معلل پيدا نمی­کند اگر بگوييم

ج: ديگر اين بحث اختلاف متن اين حديث که خودش يک بحثی است اين به خاطر اين­که اين سه بزرگوار از سه مصدر نقل کرده، منشأش اين بوده، توجه نشده خيال کردند مثلاً حديث، نه سه­تا مصدر است و آنی که باز شيخ طوسی نقل می­کند می­خواهي همان باب عدم، به نظرم اگر صفحه اين چاپ جديدی که من دارم صد و سی و سه، صد و سی و دو در آن­جا از شيخ طوسی نقل کرده، اصولاً شيخ اين حديث را از کتاب نوادر المصنف يا مصنفين محمد ابن علی ابن محبوب نقل می­کند،

س: آن چيز را آوردم با تهذيب آوردم

ج: تهذيب دقت کنيد، تهذيب يکبار حديث را در باب قضاء نقل می­کند، آن چون کلينی در باب قضاء دارد آن فقط صدر حديث است،

س: زيادة فی القضاء و الاحکام

ج: يکبار ديگر شيخ طوسی خودش در زيادات يعنی عجيب اين است که مرحوم شيخ طوسی حديث را از اصول کافی نگرفته، مرحوم شيخ کلينی در اصول حديث را کامل آورده در باب العلم،

س: در اصول

ج: در اصول، در فقه در جلد هفتم باب کراهية ارتفاع الی قضات، اصلاً شيخ طوسی هفتمش را آورده آن جلد يک را نياورده، آن وقت برای اين­که آن را نقل بکند از کتاب نوادر المصنف محمد ابن علی ابن محبوب نقل می­کند اصلاً آن کلاً با اين­ها فرق می­کند آن يک شرح ديگری دارد و آن احتمالش هست که، خود محمد ابن علی ابن محبوب هم اشکال داشته روايتش شاذ می­دانسته به خلاف اين­که بعدها مشهور شد که حديث مشهوره است و مقبوله است متلقی به قبول است، چون ما شواهد را اقامه کرديم که مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب احاديثی را آورده که ظاهراً شاذ است نادر است، چون نوادر مثل ابن ابی عمير نوادر دارد، کتاب نوادر احمداشعری، ظاهراً مراد از نوادر احاديث ناب نادره، خوب اما گاهی اوقات نوادر به معنای نادر ضعيف مفرد،

س: شاذ

ج: شاذ، احتمالاً مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب ايشان احاديث شاذ و نوادر المصنف يعنی خودش، يا نوادر المصنفين احاديثی که شاذ مثلاً، کتاب ابن ابی عمير مثلاً همين­که در خمس در هديه هست اين فقط يک حديث است، آن هم از همين کتاب ايشان از کتاب ابن ابی عمير نقل می­کند،

س: نوادر هم جمع نادر است نه نادره

ج: چرا جمع نادره است،

س: نه،

ج: نادر،

س: طوالب جمع طالب است، طالبه نمی­تواند

ج: طوالب جمع طالب است اصلاً جمع طالب يا طلبه است يا طلاب،

س: طلبة و طلّب و طوالب اين­ سه­تا

ج: جمع مؤنث است،

س: نه حاجی آقا ما

ج: چرا ديگر، نواهی يعنی ناهيه

س: علیّ

ج: بلی نه جمع مکسر هست،

س: مکسری

ج: نه، طلبه و طلاب و طلبه

س: طلبة و طلّب و طوالب

ج: طوالب داريم، طلّب هم داريم، ليکن طلّاب است طوالب نيست طوالب جمع مؤنث است، مثل نواهی و اين­ها ديگر، نواهی، اوامر همه جمع مؤنث است، ناهيه، آمره، جمع ناهيه و آمره است، علی ای حال مرحوم آقای به اصطلاح شيخ طوسی در زيادات که بعد اضافه کرده، تعجب اصلاً احاديث اصول را نقل نمی­کند اين هم يکی از عجايب است، اين­جا هم که ايشان،

س: حتماً يادش نبوده

ج: نه، نمی­دانم، اين­جا هم ايشان در فقه که نقل می­کند در خود باب از کافی گرفته، کافی هم فقط صدرش را آورده در فقه، کاملش را در اصول آورده، ايشان کاملش را می­آورد از اصول، از کتاب نوادر المصنف و اين حديث اصولاً سه بخش است اولش هم که اصطلاحاً ولايت فقيه است، دومش اختلاف قضات است، سومش اختلاف روايت به اصطلاح آقايون گرفته، صدوق هم

س: مرجحات را مرجحات صدوری و مرجحاتی عرض شود که

ج: الی آخر ديگر حالا اگر، نيست در ترجيح نيست حالا، به هر حال آن وقت صدوق از عجايب اين است که صدرش که ولايت فقيه است حذف کرده، و اضافه بر او در متن روايت که ان کان الفقيهان اين­جايش را هم حذف کرده، آن وقت عنوانش باب التحاکم، باب الحکومة الی عدلين، تحاکم الی عدلين، قاضی تحکيم گرفته، آقای خويي هم قاضی تحکيم را قبول کردند گفتند روايت عمرو ابن حنظله قاضی منصوب است ليکن سند ندارد، در روايت ابوخديجه سند دارد ليکن قاضی تحکيم است توجه نکردند اين کار را صدوق هم انجام داده، ليکن در روايت تصرف نکرده، حذفش کرده تقطيعش کرده، حذف يعنی اين سه­تا کتاب اضافه بر اين­که حالا اختلاف هم دارد، اصلاً نحوه برخوردشان هم بايش مختلف بوده،

س: در چه بابی آورده باشد

ج: مرحوم صدوق در باب قضاوت آورده، ليکن از اولش و دومش و سومش، کلينی در باب قضاوت آورده اولش را آورده، در باب علم هرسه را آورده، شيخ طوسی هم در باب زيادات در باب آخر هرسه را از يک مصدر ديگر آورده از کافی نياورده، غرض اين چون يک شرحی دارد اصلاً اين، چون ما عرض کرديم يکی از علل اختلاف متون همين اختلاف مصادر است، اصلاً راهش نه سند مختلف است مصادر مختلف است البته اين را ما الآن عرض می­کنيم ليکن بازهم، چون من آخر بحث انشاءالله می­خواستم بگويم، ما يک مطالبی را برای اختلاف متن يا اختلاف روايات، يا حل تعارض عرض می­کنيم اما انصافاً اين­ها کامل نيست يعنی نمی­توانيم همه­جا اين را پيش ببريم انصافاً، مثلاً اين­جا شواهد کاملاً واضح است چون همه نقل­ها به داود ابن حسين بر می­گرده و ايشان هم صاحب کتاب است خود داود ابن حسين صاحب کتاب است، آن وقت مشکل اين می­شود که چرا کتاب ايشان مختلف است چون ما اختلاف اين بزرگان را حلش کرديم گفتيم مصدرشان، خب مصدر اصلی کتاب داود ابن حسين است، حالا چرا کتاب اختلاف دارد؟ آن را هنوز نمی­توانيم درک بکنيم، چرا خود اصل کتاب داود ابن حسين، چون ما خيال می­کنيم اگر آمديم اختلاف بين سه­تا،

س: شما مصدر را راوی اول گرفتيد فقط؟

ج: راوی اول به خاطر اين­که عمرو ابن حنظله کتاب بهش نسبت داده نشده،

س: خب می­خواهم بگويم حسين هم به اين خاطر،

ج: داود ابن حسين بهش کتاب نسبت داده شده، همه

س: داود ابن حسين که اخذ می­کند از کتابش می­نويسد مصدرش، راوي اولش گاهی دوتاست

ج: نه اين­جا همه­اش عمرو ابن حنظله است و شفاهی است ظاهرش،

س: احتمال اين­که از داود هم شفاهی نقل شده باشد هست؟

ج: احتمالش هست ديگر، البته ترجيح می­شود داد يعنی اين طور نيست، مثلاً طريقی که صدوق دارد درش حکم ابن مسکين دارد، اما طريقی که کلينی دارد صفوان دارد ترجيح طريق بدهيم ترجيح می­شود داد به طريق، آن شايد صدوق از آن نسخه عمداً نقل کرده آن فقيه­ها درش نبوده، حتی احتمال، اما تقطيع اولش اين متعارف بوده، در آن زمان گاهی يک حديث را تقطيع می­کردند زياد بوده،

س: يا نقل به معنی می­کرده

ج: نقل به معنی متعارف، اين قسمت­ها نه، اگر نوشته بود نه، لذا کلينی اين حديث را يکبار با سه بخشش آورده در بحث قضاوت فقط بخش اولش را آورده، معلوم است که کلينی قائل به ولايت فقيه است صدوق بعد از ايشان قائل به ولايت فقيه نيست، قائل به قاضی است مثل آقای خويي عيناً آقای خويي اين نحوه کار، ما اصلاً اصولاً يک جوری تاريخ را برايتان، کانما برگشتيم به هزار سال قبل، هزار و صد سالی قبل اختلافی که در قم بين آقايون موجود بود بين کلينی و صدوق در قبول روايت، و ما صدوق را اصل نگرفتيم اين­ هم يک نکته­ای است که حالا بعدها توضيح معتقد هستيم صدوق احتمالاً آراء ابن الوليد را مطرح کرده، آن وقت ابن الوليد معاصر کلينی است يعنی در اوائل قرن پنج، سال چهارم سه صد و خرده­ای کلينی يک جور انتخاب روايات کرده، و ابن الوليد جور ديگری انتخاب کرده، ما بيشتر، چون صدوق می­گويد ما هرچه شيخنا تصحيح کرد تصحيح می­کنم نکرد نمی­کنم و الی آخره، احتمالی که ما الآن بيشتر می­دهيم چون آراء ابن الوليد در فهرست به دست ما رسيده اما آراء ايشان در احاديث و اسانيد به دست ما نرسيده، اما دارد ايشان حديث دارد، در همين اختصاص است غيرش هست مرحوم شيخ طوسی دارد اما حديث دارد اما به ما نرسيده احتمالاً مرحوم صدوق رضوان الله تعالی عليه خود همين صدوق مشيخه زياد ابن وليد دارد، مرحوم صدوق در اين­جا تبعيت از استادش ابن الوليد کرده يعنی اين اختلافی که در قرن چهارم در قم بود در حقيقت الآن هم هست يک عده­ای مثلی فرض کنيد آقای خويي روايت را قبول نمی­کنند لذا قاضی منسوب را قبول نمی­کنند، عده­ای هم فرض کنيد مثل آقای خمينی قبول می­کنند می­روند تا ولايت فقيه با آن عرض عريضه­اش دقت کرديد اين اختلاف بوده ليکن اين اختلاف در آن زمان يکی از راه حلش اين بود که آن قسمتی را که قبول ندارد حذف بکند و ما گاهی اوقات حالا اگر مايل باشيد من نمونه­هايش را نشان بدهم، گاهی اوقات حذف در وسط است اصلاً يعنی يک حديثی سه قسمت دارد،

س: يعنی اختلاف بهش بايد بپردازيم ديگر

ج: بلی اختلاف متن يک کمی متعرض می­شويم آن وقت گاهی در تقطيع که می­آيد مثلاً يک حديثی است که سه بخش دارد در کتاب تهذيب هرسه بخش آمده در کتاب کلينی بخش اول و سوم آمده، وسط حذف شده اصلاً بخش وسط را حذف کرده، آن وقت تصادفاً اين بخش وسط هم خلاف مشهور است آقای خويي هم به نسخه تهذيب عمل کردند گفتند حالا مشهور هم نباشد قبول کردند، ملتفت نشدند که اين روايت اين بخش وسطش اصولاً از کافی حذف شده يعنی تقطيع شده چون قبول ندارد اين مشکل نبود اين استاندارد حديث بود اهل سنت هم داشتند،

س: تقطيع

ج: بلی تقطيع به اين معنی که آن مقداری که از حديث قبول نکردند نقلش نکند، دقت می­کنيد مقايسه می­کردند می­ديدند مثلاً اين قسمتش مشکل دارد،

س: موجب جرح نيست

ج: موجب جرح نيست، جرحی در شخص نيست نه، اين يکی از نکاتی که در متن حديث آمده، اگر انشاءالله حال کرديم نمونه­هايش را عرض می­کنيم انشاءالله، طولانی خيلی بحث می­کنيم اما خب به اين مناسبت ما خيلی، علی ای حال اگر اين باشد اين درخت تن و مندی را که مرحوم شيخ شروع کرده، انصافاً بعدها زمان علامه و محقق خيلی محکم می­شود و به صورت دو مبنای اساسی در باب خبر می­آيد، آن وقت در طی اين دو مبنی مسأله اختلاف متن هم حل شده ديگر، آنهايي که دنبال سند بودند می­گفتند کدام سند صحيح است همان را قبول می­کردند همان متن را قبول می­کردند، آن­های هم که دنبال شهرت و قواعد و عمل به الاصحاب دنبال شواهد بودند، آن وقت روشن شد اين مشکل هم به اين ترتيب حل شد ليکن غالباً متن مشهور را مثلاً بعدها از قرن دوازدهم و اين­ها متن وسائل قرار دادند مثلاً وافی را قرار ندادند بحار را قرار نداند البته بحار ناقص دارد اين قسمت­های فقه را کامل ندارد، وافی هم چون ناقص دارد ليکن کتب اربعه را به وافی مراجعه نکردند، محور مراجعه وسائل شد،

س: خيلی مأنوس نبوده

ج: حالا جهات مختلف دارد، اگر بخواهيد يک وقتی توضيحاتی راجع به منهج وافی و منهج وسائل که چرا آن کتاب مشهور نشد و اين يکی مشهور شد با اين­که وافی گاهی اختلاف متن را بيشتر از وسائل دارد، در وافی می­گويد در تهذيب اين طور است کافی اين طور است، اما در وسائل به اين دقت، نه اين­که کامل

س: وافی بيانش بهتر است بيان­های که دارد

ج: بلی يکی از عواملش اين است که وافی ابوابش خيلی حديث دارد مثلاً فرض کنيد در يک باب فرض کنيد حيض ممکن است چهل­تا حديث آورده صاحب وسائل با آن ذوق فقهی تقطيع کرد، جدا کرده، جداسازی انجام داده، اين چهل تا مثلاً پنج­تايش مربوط به اکثر الحيض و اقل حيض است اين­ها را جدا کرده، چهارتايش مربوط به صفات است پنج­تايش مربوط به عادت است،

س: دسته بندی

ج: دسته بندی طبق شرايع و طبق فقه

س: کار را راحت کرده

ج: دقت کرديد لذا احاديث اين باب چهارتاست يا پنج­تا اما شما حيض را در کتاب وافی بايد مثلاً چهل­تا حديث را ببينی تا آن حديثی که می­خواهيد پيدايش بکنيد، دقت کرديد، يکی از عواملش طولانی بودن، يکش هم خب اين است که کتاب وافی فقط از کتب اربعه است غير کتب اربعه ندارد، البته اصول کافی را دارد که وسائل ندارد، وسائل يک قسمت­هايش مثلاً دعا و اين­ها را دارد، و ليکن وافی جا نيفتاد روی اين جهت، اين جهتی که کتاب وسائل همان نکته­ای که عرض کردم به فقه نزديک­تر بود همين­که آقای بروجردی هم نقل کردند گفته که وسائل را جمع حديث بر اساس فقه است نه بر اساس حديث ايشان سعی کرده جامع الاحاديث را براساس حديث بنويسد علی ای حال اين هم يک مطلب که اين غرضم بعدها که شد اين درخت تن و مند اين احتمال دارد ريشه­هايش در آنجا بوده، نه اين­که حالا ابداع شيخ باشد ريشه­های اين مطلب، چون ما عرض کرديم اگر اين روايت می­گويند تلقی به قبول شده يک نکته اصلی تلقی به قبولش اين است که محمد ابن حسين در يکی دوتا از اين راه­ها در دوتايش محمد ابن حسين وجود دارد و ايشان متوفای زمان غيبت صغراست دويست و شصت و يک، يعنی معلوم می­شود که در زمان امامی، چون روايت عمرو ابن حنظله که زمانش با امام صادق است صحبتش که با امام صادق است، معلوم می­شود که در مثلاً از صد و پنجا که امام صد و چهل هشت امام فوت کردند تا سال­های دويست و شصت يواش يواش اين مطلب جا افتاده ولو در، روشن شد غير از تلقی به قبول، الآن تلقی به قبول را آقايون از زمان مشايخ ثلاثه گرفتند از کافی و فقيه و، ما اثبات کرديم از قرن سوم تلقی به قبول دارد،

س: يعنی راويش در عصر غيبت صغری

ج: بلی محمد ابن حسين،

س: کافی محمد ابن حسين،

ج: آن چيز هم به نظرم محمد ابن حسين است

س: مشيخه،

ج: نه چيز،

س: تهذيب نيست ولی

ج: تهذيب نه، ماکان فيه عن محمد ابن علی ابن محبوب، مشيخه که از محمد ابن، کافی، تهذيب آن­جايي که از کلينی نقل می­کند از محمد ابن حسين است نه جايي که در زيادات، زيادات را بياوريد، محمد ابن علی ابن محبوب

س: بلی در زيادات از محمد ابن علی ابن محبوب عن بلی بلی اين­جا

ج: از محمد ابن الحسين

س: عن محمد ابن علی ابن محبوب يعنی عنه، که بر می­گرده به محمد ابن علی ابن محبوب عن محمد ابن عيسی

ج: عيسی عن صفوان،

س: عن صفوان

ج: اين بر می­گردد نه، طريق صدوق مشيخه صدوق ماکان فيه عن عمرو ابن حنظله را بياوريد آن­جا هم محمد ابن حسين است

س: محمد ابن حسين را بياوريد

ج: آن­جا هم محمد ابن حسين است، معلوم می­شود ايشان چون شخصيت بسيار بزرگی است معلوم می­شود توسط ائمه متأخر تأييد شده اين برای اولين بار چون تا حالا گفته نشده اين چون بحث­های صدوری است ديگر، بحث­های متن را الآن نمی­خواهد، يک مقدارش با آقای مختاری در بحث فهرستی، اين احتمالاً سر قبولش مال اين است زمان دو امام متأخر دو سه امام بعد هم، اين حديث جا افتاده که اين محمد ابن الحسين يک شب هم خوانديم عبارت نجاشی،

س: در مشيخه صدوق هم هست و ما کان فيه عن عمرو ابن حنظله فقد رويت عن الحسين ابن احمد ابن ادريس عن ابيه عن محمد ابن احمد ابن يحيي

ج: عن؟

س: عن محمد ابن عيسی و عن صفوان

ج: پس نيست فقط در طريق کلينی است و چون محمد ابن حسين شخصيت فوق العاده­ای است به احتمال بسيار قوی اين حديث را ايشان آورده و خود صفوان ايشان اين حديث را آورده در کتابش آورده که اين خيلی علامت قبول است آوردن صفوان، و الا کتاب داود ابن حسين آن درجه نيست يعنی ابتداءً که نگاه می­کنيم آن درجه نيست اين دوتا بزرگوار که آوردند خيلی به کتاب عظمت داده آن محمد ابن احمد ابن يحيي هم صاحب نوادر آن هم در اين درجه نيست آن نوادرالحکمه آن هم در اين درجه نيست، آنی که اين درجه عظمت به حديث می­دهد می­خورد به صفوان و آنی که می­خورد بيشتر به نظر ما رو حجيت، به محمد ابن حسين چون دويست و شصت و يک يا شصت و سه وفات ايشان است حالا ذهن من ترديد دارد شصت و يک يا شصت و سه، اين نشان می­دهد که در زمان ائمه متأخر هم اين مطلب جا افتاده مثل محمد ابن مسلم به او اعتماد می­کند اين جا افتادن در اين زمان اين خيلی مؤثر است و لذا و البته تعبير به مقبوله عرض کردم اولين بار شهيد اول دارد در ذکری مقبوله هم نيست مقبول عمرو ابن حنظله به صيغه مذکر آورده قبل از اين نداريم تعبير مقبول نداريم و الا خود مرحوم محقق در کتاب معارج هم دارد، جای ديگر هم دارد تعبير به ضعيفه می­کند، استناداً الی رواية ضعيفه، صاحب معالم هم می­گويد روايت ضعيف است، آقای خويي هم می­گويد رواية ضعيف الی آخر روايت را اولين کسی که تعبير به مقبول می­کند ايشان است

س: شهيد اول

ج: شهيد اول ما هم يک بحثی را باز اضافه همين جور بحث بعد از بحث که چرا نگفتند ضعفه منجبر بعمل الاصحاب به جای آن گفتند مقبول آمديم يک فرقی گذاشتيم بين ضعيف و منجبر با مقبول که اصولاً مقبول يک حساب ديگر دارد، ديگر حالا خسته شديم باشد يک وقت ديگر.

مطلبی را که الآن اين­جا اين مال ديشب بود که عرض کردم يک نکته­ای است که بايد عرض بکنم پس بنابراين اين مطلب بعيد نيست اصلش باز به اهل بيت برگردد که يک جمعی بين روايت و بين شهرت عملی، هم روايتش مشهور باشد بين اصحاب و هم اين­که عملاً به آن قبول کردند، دقت کرديد يعنی شبيه آن مبنای را که شيخ مطرح کرد و شبيه مبنای را که مرحوم محقق مطرح کرد،

س: در تأييد فرمايش شما می­خواستم اين را بگويم که وقتی می­گويد مشهور مشهور دو قسم است مشهوری که بهش عمل شده، مشهوری که بهش عمل نشده، قطعاً اين­جا وقتی به عنوان مرجح می­آورد مشهوری است که،

ج: اصلاً اين بحث روايت در ترجيح نيست نه، اصولاً دقت کنيد من مختصرش را بگويم ترجيح اگر سؤال مثلاً از حديث اميرالمؤمنين يا از رسول­الله بود معقول بود اين سؤال از خود امام است امام راجع به کلام خودش ترجيح نمی­دهد، شما هم راجع به کلام خودتان ترجيح نمی­دهيد می­گويند آقا شما يک­جا سخنرانی کرديد اين جور گفتيد، يک جای ديگر هم چاپ،

س: روايتهما عنّا،

ج: عنّا ديگر،

س: روايت

ج: بلی خب خود امام،

س: ترجيح برای روايت­شان است

ج: می­دانم امام نمی­آيد بگويد در حديث من ترجيح بدهد،

س: نه روايت آن­ها کدام روايتش را بپذيرم

ج: می­دانم اين سخن خود امام است کس ديگر نيست که، سخن خود امام است انسان در سخن خودش ترجيح نمی­دهد،

س: بين نفی و اثبات است

ج: بين نفی و اثبات است، شما در يک سخنرانی در آن تاريخ اين طور گفتيد در کتاب­تان اين طور نوشتيد، نمی­آيد بگويند ترجيح بده کدامش است ترجيح بر نمی­دارد که می­گوييد آقا آن مطلبی که گفتم بعد برگشتم يا آن مطلب بد چاپ شده اين طوری می­گوييد ديگر،

س: می­خواهم بگوييم ترجيح يعنی هردو هست

ج: هردو ثابت است

س: می­گويد دو نفر از من نقل کردند

ج: خب امام نمی­آيد برای خودش بگويد شما ترجيح در خبر من،

س: آن دو نفر را کدامش را بپذيرم حاجی آقا

ج: می­دانم امام می­خواهد بگويد کدام يکی مال من است از خود امام دارد سؤال می­کند کدام مال من است

س: امام می­خواهد بگويد از آن دو نفری که از من نقل کردند کدامش را قبول کن،

ج: آن­ها چه اثر دارد حجت، چون خود اين امام است

س: نه آخر يک بحث­های ترجيح است اتفاقاً حالا فرصت نيست

ج: نه واضح است

س: بحث اين­جا نيست

س: کان يعنی يکش حجت هست

ج: دارد صحبت می­کند به خودی، توجه نشده

س: بعضی­ها گفته من هم می­گويم حجت بودن درست است ترجيح درست است نه تمييز

ج: نه تمييز است اصلاً معنی ندارد روايت جوش جوش ترجيح نيست امام دارد می­گويد قول ما که موافق عام است من حديثنا فلان، اين ديگر معنی ندارد که امام ترجيح بدهد که

س: خب ترجيح يعنی هردو حجت ديگر

س: دعوی سر حکايت است نه محکی،

ج: حکايت را طرف محکی آورده، محکی عنه آورده خب

س: نه بعداً می­گويد دوتا روايتی که از ما شده دو نفر آمدند

ج: اين­ها شبيه عبارت اهل سنت در باب ترجيح گرفتند

س: بعضی همين

ج: خب خراب اين، خود امام امام دارد خودش می­گويد خب، ای بابا اصلاً

س: يکی را ترجيح بدهيم به ديگری

س: نه آخر بحث اين است جواب با سؤال بايد منطبق باشد سؤال اين است

س: می­فرمايد يکش را من گفتم يکش را نگفتم

س: دوتا آقا آمدند خبر دادند

ج: سؤال از امام می­کند که،

س: از شمای امام خبر دادند کدام­شان را قبول کنم؟ امام می­گويد نگاه کن ببين کدام حجت است، برای اين­که علامت بهش بدهد

ج: به چه معنی اصلاً، ترجيح بدهد يعنی هردو حجت اند فقط يکش مقدم بشود،

س: می­گويند کلمه ترجيح

33: 56

اين است که هردو حجت است

ج: و لذا ترجيح دقت کنيد ترجيح تعبدی است اصلاً اهل سنت ترجيح را

س: حجيت چرا تعبدی است

ج: حجيت هم تعبدی است ترجيح هم تعبدی است

س: بلی

ج: اولاً در روايات اهل بيت،

س: اشکال ندارد

ج: اجازه بدهيد نه در اين روايت و در بقيه، نه در اين روايت و نه در روايات ديگر معيار حجيت نيامده اين بايد فرض معيار حجيت بشود، يعنی بايد فرض کند که امام يک معياری برای حجيت قرار می­دهد اين معيار در هردو موجود است، پس هردو حجت اند فقط شما ترجيح بدهيد تعبداً آن هم

س: خب شما با آقای خويي همراه هستيد آقای خويي اين­جا را اصرار دارد در مصباح که اين بحث ترجيح نيست و تمييز است

س: حجيت است

س: حجيت است

ج: تميز، واضح است اصلاً البته ايشان آقای خويي تميز الحجه ما اين طور گفتيم که اين­ها مقومات حجيت اند، نه مرجحات احدی الحجتين،

س: المجمع عليه و به خصوص آن فيما اشتهر شهر

ج: البته بعدها ايشان روايت را کلاً قبول نکردند و لذا اين ترجيح را هم قبول نکردند اين ترجيح به شهرت را قبول نکردند يک جايي ديگر هم ترجيح به شهرت دارد آن شهرت روايي است آن مرفوعه عوالی، مرفوعه زراره آن­که خيلی سندش خراب است آن اصلاً ارزش بحث ندارد ما در ترجيح

س: برايش يک سند ديگری پيدا کردند آخر برای مرفوعه زراره

ج: هيچی ندارد، آن روايت به ذهن ما يک صورت مشوهی است از روايـت عمرو ابن حنظله و اين مرحوم ابن ابی جمهور يک ورقه­ای جای ديده، يک صورت مشوهی است تازه آن هم نيست يک صورت مشوهی است از روايت عمرو ابن حنظله و احتمالاً يک کلام اصولی باشد اصلاً ربطی به روايت ندارد، آن هيچی آن ساقط است آن يکی ساقط است اين يکی هم ناظر به مقومات حجيت است نه ناظر به مرجحات احدی الحجيتن بعدش هم اين معنايش اين است که امام معيار برای حجيت بدهد اين بايد فرض معيار در هيچ روايت ما فرض معيار نشده تا بيايد به آن وقت اين ترجيح هم بايد تعبدی باشد اما تمييز حجه عن لا حجه عقلای هم هست، و لذا ان المجمع عليه اين حقير سراپا تقصير چون ديگر امشب بی حالی صحبت کرديم، مجموعه احتمال، چند آقايون هفت هشت­تا احتمال دادند فان المجمع عليه لاريب درش، من احتمالات را به بيش از صد و بيست­تا احتمال رسانديم خيلی زياد برديم بالا، اين لاريب فيه هم عقلائی يا تعبدی؟ يکش اين، ما به ذهن­مان می­آيد که حديث بحث هم تماماً عقلائی است بحث عقلائی است و شواهد عقلائی می­گويد اين روشن است هفت نفر از من نقل کردند اين کلام من است اين کلام من نيست،

س: تعليل بيشتر با عقلائی می­سازد ديگر

ج: آن آخر چون تعليل هم گفتند تقريب هم گفتند تفريح همانطور احتمالاتی در سر فاء، احتمالات سر الف، ال مجمع، احتمالات سر مجمع عليه، احتمالات سر لاريب که لاريب عقلائی است لاريب شرعی است، تعبدی است لاريب به اصطلاح عقلی است نه عقلائی،

س: مرجع فيه

ج: آها،

س: فيه به کجا بر می­گرده

ج: الی آخره احتمالات را ما ضرب و تقسيم کرديم در حدود حدود صد و بيست­تا احتمال بالا، و به ذهن ما می­آيد که تعليل باشد، تعليل هم عقلائی باشد مرحوم آقای بجنوردی نقل می­فرمودند به نظرم در کتابش هم آمده شايد يک­جايي هم از نائينی می­فرمود نائينی می­گفت تعليل به فائش قوی­تر است تا تعليل به لام، اگر لان بگوييم يا فان، اين ف قوی­تر است

س: قرآن با فاء و ان

ج: بلی ايشان می­گفت که مرحوم نائينی چون فاء اشاره به تفريع هم دارد يعنی چون می­خواهد بگويد اين فرع بر آن است تأکيدش در تعليل واضح­تر است تا لان، حالا در ذهن ما به عکس بود لان را بيشتر اين را من از آقای بجنوردی شايد کراراً شنيدم از قول مرحوم نائينی

س: جملاتی که با انّ شروع می­شود بعد از مطلب

ج: آن انّ به خاطر مقام است شواهد مقام است

س: می­گويند جمله تعليله است

ج: بلی شواهد مقام است به اصطلاح اسمش را مقاصد ثانويه، چون کلام دارای مقاصد ثانويه هست يک چيزی هست که مداليل لفظی است يک چيزی است که می­گويند سياق من سياق را اسمش گذاشتم مقاصد ثانويه، اين­ها مقاصد ثانويه کلام اند تأکيد در می­آيد حصر در می­آيد، چه در می­آيد، مقاصد ثانويه،

س: در بلاغت تعبير می­کنند معانی ثانويه

ج: من نديدم عبارت را من خودم درآوردم يادم نيست حالا من مطول را هم درس دادم حالا غير از مختصر و معانی ليکن اين عبارت يادم نيست آنی که خودم در آوردم مقاصد ثانويه، اين مقاصد ثانويه غير از مداليل لفظيه است اين دوتا را با همديگر نبايد خلط کرد علی ای حال آنچه که الآن می­خواستيم اشاره اجمالی بعد می­خواستيم به خود بحث برگرديم چون يک درختواره­ای را در حديث تصور کرديم تاريخ حديث را، بعد برگشتيم بحث را به تأثير اين در مسأله متن، آن وقت در اين درختواره­ يک نکته ديگر هم هست که حالا شايد به اختلاف متن و نقد متن بر نگرده، ما طبق اين تصوری که داريم اين درخت يک تنه اصلی دارد، هی شاخه­های فرعی هم دارد و اين شاخه­ها شناختش تأثير دارد در متن، اما تأثير در قبول و اين­ها بيشتر دارد مثلاً فرض کنيد روايت عمار ساباطی ما اولين کتاب ما کتاب مرحوم کلينی است فرض کنيد بيست­تا يا سی­تا دارد، نگاه کنيد عمار ساباطی عمار ابن موسی به فقيه از اين هم کمتر دارد، يک دفعه روايت عمار ساباطی در کتاب شيخ طوسی می­آيد يعنی اين شاخه از قرن پنجم، اين درختواره را که تصوير کرديم بعد اين ادامه در کل تاريخ تشيع تا الآن می­آيد،

س:

14: 2: 1

ج: ليکن اين شاخه را دقت کرديد، اين لطيف است در اين درختواره اما اين، البته ما متن عمار ساباطی را يک روز متعرض شديم همين­جا که متنش را قبول نداريم مشکل دارد متنش روايت عمار ساباطی اين يکدفعه از زمان شيخ می­آيد، يعنی از قرن پنجم در ميراث­های قرن پنجم اين شاخه خيلی قوی نيست يکدفعه در قرن پنجم آن وقت در قرن پنجم هم که می­آيد بعد می­ماند در شيعه يعنی تا آن زمان هنوز روش بحث می­شود يعنی يک به اصطلاح شاخه­ای فرعی است اضافه شده و اين شاخه­ها همين جور ادامه دارد،

س: شيخ از خود عمار چيز می­کند

ج: نه از نوادرالحکمه شيخ از نوادرالحکمه نقل می­کند شاذ هم هست، مثلاً کتاب الرحمه سعد ابن عبدالله کلينی اصلاً ازش نقل نمی­کند کلاً، اين قسمتش خشک است درختش اين شاخه را ندارد رواياتش را نقل می­کن از غير کتاب الرحمه آن روايات را دارد از غير، صدوق يک مقدارش را دارد، يک مقدارش هم از کتاب­های ديگر يعنی از اجازات مال مصادری است که رواياتی است که ايشان نقل کرده، يعنی کتبی را که ايشان،

س: در فقيه جمعاً صد و بيست­تاست در تهذيب تقريباً دويست و پنجاه­تاست در فقيه تقريباً شصت­تاست، در کافی بيشتر است،

ج: کافی بيشتر است عرض کردم البته دقت کنيد آن صد و بيست­تا که در کافی هست که گفتيم فقيه دويست و پنجاه­تا انفراد است، تهذيب، تهذيب خيلی­هايش هم از کافی يکی است با کافی يکی است،

س: طبيعتاً

ج: بلی با کافی، يعنی بلی با کافی يکی است يعنی اما بيشترين عدد را فعلاً مرحوم شيخ طوسی آورده ليکن اين شاخه خشک نشد يعنی اصحاب نيامدن بگويند آقا همان مقداری که صدوق نقل کرده نقل بکنيم، يا همان مقداری که کلينی گفته، اين شاخه هنوز در ما مانده است مثلاً از کتاب الرحمه سعد ابن عبدالله شيخ منفرداً زياد نقل می­کند کلينی که اصلاً نقل نمی­کند از آن کتاب، روايت را نقل می­کند اما از آن کتاب نه، و صدوق يک مقدارش را نقل می­کند يک مقدار زيادی از انفرادات يعنی روايات معارض مال همين انفرادهای سعد است، البته تا زمان ما هم آقايون بحث دارند تا زمان ما، يعنی آنچه را که مرحوم شيخ طوسی يعنی اين شاخه يک دفعه زمان شيخ طوسی زياد می­شود شيخ صدوق هم کم نقل نکرده از سعد ليکن خصوص کتاب الرحمه را دارم می­گويم، چون شيخ صدوق در مشيخه نمی­دانم حالا اين­جا

44: 4: 1

می­کند حدود چهار صد و خرده­ای را اسم برده صد و بيست­تايش من همين جوری حساب کردم، صد و بيست­تايش تقريباً صد و ده­تايش، صد و بيست­تايش از سعد ابن عبدالله است ليکن معلوم نيست مثلاً از سعد ابن عبدالله عن احمد ابن

0: 5: 1

عن حسين ابن سعيد، کتاب حسين ابن سعيد

س: کتاب الرحمه

ج: نه نه، لذا عرض کرديم بعضی­هايش از مؤلفات ايشان است بعضی از طروقی است که اجازات ايشان به کتاب­های آخرين است آنی که در مشيخه صدوق اما آنی که شيخ نقل می­کند فقط از کتاب الرحمه است دقت می­کنيد صدوق هم تک توک از کتاب الرحمه نقل می­کند که شيخ نقل نکرده دارد صدوق هم دارد اما کم است کلينی هم که اصلاً نه، اما اين شاخه که پيدا شد اين تا روزگار ما هنوز ادامه دارد يعنی هنوز بحث­ها راجع به اين شاخه هست اين طور نيست، مثلاً همين روايت ای وضوء اطهر من الغسل منفرد سعد است ديگر کس ديگر نقل نکرده،

س: استاد مگر شاخه­ای هست که شيخ طوسی درست کرده باشد و بعداً خشک شده باشد

س: نمانده باشد

ج: فرض کنيد مثلاً روايت انا انزلنا خيلی جا نيفتاد بعضی از روايات زياراتش جا نيفتاد چرا دارد، مثلاً فرض کنيد ايشان عن علی ابن اسماعيل نقل نمی­کند البته روايتش را الآن هم متعرض می­شوند چون مقدارش هم کم است نمی­دانم ده پانزده­تا بيست­تا اگر باشد و طريق هم به ايشان ندارد خيلی آن قدر چرا الآن روش بحث می­کنند اما اين روايت سعد ابن، همين روايت ای وضوء اطهر من الغسل روايت سعد است منفرد سعد است صدوق مثلاً آن را نقل نمی­کند، کلينی گفته و روی ای وضوء انقی من الغسل که اشاره به همان کتاب سعد است،

س:

17: 6: 1

نگرفته درست است

ج: اما اين شاخه­ای که شيخ نقل کرده خيلی آن وقت مثلاً من باب کتاب اشعثيات در زمان قبل از شيخ و نجاشی آمده ليکن نقل کردند، اين نگرفت زمان راوندی آمد نقل نکردند، نگرفت زمان مرحوم حاجی نوری در مستدرک ورداشت نقل کرد اين گرفت، اين شاخه در قرن چهاردهم شکل گرفت، آنچه که از فقه الرضاست در قرن يازدهم شکل گرفت، آنچه از تحف العقول است در قرن دهم شکل گرفت، اين شناخت اين شاخه­ها که هنوز هم رو آن­ها بحث می­شود اين طور نيست که آن­ها ديگر کلاً حذف شده باشد و در اين شاخه­ها مثلاً کتاب غوالی اللئالی هنوز هم روش بحث است اما خيلی نگرفت يعنی خيلی روش حساب خاصی باز نکرد، در مثلاً تحف العقول بيشتر حساب باز کردند و چون می­خواهيم اين يک واقعيت علمی است داريم می­گويم و پيشنهاد ما مثلاً اين بود از مسند هم نقل، اين شاخه از زمان ما شکل می­گيرد اگر اين بيايد در جامع الاحاديث، اين شاخه تازه­ای است که از زمان، يعنی اين مطلب

س: در مسند زيد کم نقل شده

ج: سی و سی و پنج­تا، چهل­تا، نود و نه صد و خرده­ای حديث است

س: نهصد تا حديث است

ج: بلی بيش از نهصدتا دقت فرموديد، اين خودش يک مطلبی است که تأثيرگذار است در حديث شيعه برای شناخت حديث شيعه خيلی تأثير گذار است يعنی فرض کنيم مثلاً نوادر الحکمه البته نوادر الحکمه کتاب تأثيرگذاری است خيلی جاهاش رد شده اما به هر حال هنوز بحث روش هست و از همان تدريج زمان فرض کنيد مثلاً از زمان مرحوم کلينی که اين روايت انا انزلنا آورده، بحث شده و ارجاعش دادند به کلينی ديگر جای ديگر خيلی مطرح نشده دقت می­کنيد، اين هم تأثير اجمالی در متن دارد حالا ما اين بحث شاخه­ها را مطرح بکنيم يک بحث ديگر که باز آن هم تأثير در متن دارد متن به معنای شامل سند مقدار از روايات اهل سنت يا زيديه که در کتاب ما آمده يا مثلاً اسماعيلی­ها، اسماعيلی­ها نداريم، زيديه­ و عامه و اين­ها مقداری از روايات اهل بيت که ما داريم در کتب آن­ها آمده اين جنبه شاخه ندارد اين را می­خواستم بگويم، فرض کنيد يک مقدارش را صدوق آورده اما شاخه نيست يعنی قبل ندارد، بعد هم اين جا نيفتاده به عنوان يک شاخه اصلاً به عنوان يک شاخه،

س: جوانه نزده

ج: شاخه را باز کرده اما جوانه نزده، چرا جوانه نزده؟ چون آن­ها مثلاً صدوق رفته، اين متعارف شيعه نبود که بروند از کتب آن­ها نقل بکنند، چيز نبود يک سريال نبود رشته نبود صدوق در معانی الاخبار در کتاب فرض کنيد خصال زياد روايات اهل سنت را دارد قبلش هم خيلی اعتنا نکردند قبلش که اصلاً نبوده بعدش هم خيلی اعتناء بهش نشد يعنی خيلی جاباز نکرد اگر هم باز کرد، لذا ما اسم اين­ها را به جای شاخه گذاشتيم مثل ميوه يک درخت تن و مندی است درخت سيب که گاهی شاخه­های جديد دارد گاهی چند نفر رفتند سيب را ورداشتند بهش آويزان کردند ديگر حالا و آن طرفش هم داريم يعنی اگر آن­ها هم بيايد اين هم يک مقداری به حديث ما اضافه می­کند ليکن اسم آن­ها را من شاخه نگذاشتم، در حديث زيديه ما الآن داريم و غير از اين­که از روايات اهل بيت دارند از مصادر ما دارند مثلاً از سعد ابن عبدالله، کتاب برقی، کتاب صفوان اين خيلی عجيب است يک مقدارش را من در آن روزگار جوانی استخراج کردم و در کتب ما هم نداريم آن روايت را اين هم خيلی عجيب است نه اين­که اين متعارف زيدی­ها بوده که بيايند از صفار نقل کنند و نه اين­که بعد اصحاب ما بيايد از اين مصدر زيدی نقل بکنند لذا فرض کنيم بنده بعد از مثلاً هزار سال پيدا کردم من باب مثال می­خواهم عرض کنم بعد از نهصد سال من آن را پيدا کردم اين ديگر جنبه شاخه ندارد نه جزو درخت است، نه من اين اصطلاح من، چون اين درختواره را درست کرديم، می­خواستيم اين در حقيقت يک ميوه­های است که آويزان کردند اين ديگر جنبه شاخه هم ندارد چون ريشه ندارد، رشته ندارد،

س:

30: 10: 1

حسابش کردند،

ج: ورداشته اين يک سيب را، نه يک سيب،

س: نگرفته،

ج: نه يک سيب را ورداشتند سراخ کردند با نخ چسپاندند به اين درخت اين،

س: سيب و ميوه و اين­ها می­خواهند بگويند فايده دارد اما نپرداخته

ج: ريشه، نپرداخته، و اين را ما داريم حالا شايد اين مسأله را فردا شب اگر انشاءالله حالی بود توضيح بيشتری عرض کنم، چون اين هم لطيف است، آن وقت اين منشأ، اين دوتا هردوش منشأ مشکل شده

س: متن در متن،

ج: هم متن، به معنای شامل سند هم بشود، هم آنچه از کتب اهل سنت نقل کرديم خرابش کرديم هم آنچه آن­ها از ما نقل کردند خرابش کردند چرا؟ چون آشنا باش نبوديم متنی به معنای شامل سند.